

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۶، بخش ۱

اول پادشاهان ۲۱-۲۲، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

به ادامه‌ی مطالعه‌ی ما درباره‌ی کتاب‌های پادشاهان خوش آمدید. امروز، به فصل‌های ۲۱ و ۲۲ می‌پردازیم. اول از همه، تاکستان نابوت.

قبل از شروع، بیایید با هم دعا کنیم.

پدر آسمانی عزیز، از حضورت در کنار ما سپاسگزاریم. از اینکه اینجا هستی سپاسگزاریم.

تو شخصاً، با قدرت و شادی با تک تک ما هستی. و ما از تو سپاسگزاریم که تو فقط خدای کوچک شخصی ما نیستی. تو را سپاسگزاریم که کسی که با ماست، خدای کیهان است و تمام قدرت در کیهان از طریق تو از آن ماست.

متشکرم. ای خداوند عیسی، دعا می‌کنیم که به ما قدرت زندگی کردن را عطا کنی، نه به هر نحوی، بلکه پیروزمندانه. در بحبوحه بحران‌های جهانی، ای خداوند، به ما کمک کن تا با اطمینان، شادی و انتظار زندگی کنیم.

ما را از افسردگی که دشمن دوست دارد بر ما تحمیل کند، رهایی بخش. ما را در اعتماد به نفس توانمند ساز، همانطور که الیاس و الیشع زندگی کردند، با دانستن اینکه تو بر همه چیز مسلط هستی، که تو خدای ما هستی، و اینکه ما، مانند آنها، می‌توانیم مردان و زنان خدا باشیم. ای عیسی، به ما کمک کن.

اکنون در این مطالعه به ما کمک کن، دعا می‌کنیم. کلام خود را برای ما باز کن و ما را قادر ساز تا معنای آن را درک کنیم. و بیش از آن، معنای آن را برای هر یک از ما. متشکرم. به نام تو، آمین.

سرزمین اسرائیل متعلق به یهوه بود. سرزمین اسرائیل نبود. سرزمین یهوه بود. و این در کتاب یوشع بسیار روشن شد.

بارها و بارها به ما گفته شده که زمینی را که به شما می‌دهم، تصاحب کنید. محققان اغلب می‌گویند، خب از نظر باستان‌شناسی، واقعاً هیچ مدرکی دال بر فتح گسترده این سرزمین وجود ندارد. من تعجب نمی‌کنم.

این چیزی نیست که کتاب مقدس توصیف می‌کند. کتاب مقدس مجموعه‌ای از اقدامات چریکی را توصیف می‌کند که در آن ساختار کنترل زمین در هم می‌شکند. و سپس وظیفه تصرف آن است.

زمینی که به شما می‌دهم. بنابراین تقریباً نیمی از کتاب، در واقع نیمی از کتاب یوشع، درباره تقسیم زمین است. کتاب یوشع در واقع اصلاً درباره فتح نیست.

این در مورد دریافت زمینی است که خدا داده است، و سپس تقسیم آن زمین. در اروپای قرون وسطی، چیزی به نام فئودالیسم وجود داشت، که در آن پادشاهان بخش‌هایی از زمین را به اشراف وفادار در ازای وفاداری و حمایت مداوم آنها از پادشاه می‌دادند. آن زمین متعلق به آن اشراف نبود.

متعلق به پادشاه بود. در کتاب مقدس هم همینطور است. به همین دلیل است که یک شخص نمی‌توانست زمین خود را به کسی خارج از قبیله بفروشد.

این زمین به این قبیله داده شده بود. بله، شما می‌توانستید آن را به یکی دیگر از اعضای قبیله بفروشید می‌توانستید آن را به یکی دیگر از اعضای قبیله خود بفروشید، اما نمی‌توانستید آن را به خارج از قبیله خود بفروشید.

این حق شما نبود که هر طور که دلتان می‌خواهد، ببخشید. این همان چیزی است که در داستان اخاب و نابوت در فصل ۲۱ از کتاب اول پادشاهان اتفاق می‌افتد. حال، سوال این است که چرا این داستان گنجانده شده است؟ ما معجزات الیاس را دیده‌ایم.

ما شاهد درگیری در کوه کرمل بوده‌ایم. ما شاهد فروپاشی الیاس و سپس بهبودی او و انتصاب جانشینش بوده‌ایم، کسی که واقعاً قرار است رسالت الیاس را ادامه دهد. من قبلاً این را گفته‌ام.

دوباره می‌گویم. اینها دو خدمت نبوی متفاوت نیستند. این یک خدمت نبوی است.

از معرفی الیاس در فصل ۱۷ کتاب اول پادشاهان تا مرگ الیشع در فصل ۱۳ کتاب دوم پادشاهان. این یک خدمت است. بنابراین اکنون داستان تاکستان نابوت را داریم.

بارها و بارها هنگام مطالعه کتاب مقدس، باید از خود بپرسیم که چرا روح القدس باعث شد این موضوع در آن گنجانده شود؟ در مطالعه‌مان درباره پادشاهان، بارها و بارها گفته‌ایم که این یک تاریخ کامل نیست که در آن به هر رویدادی در داستان پرداخته شده باشد. این تاریخ بسیار گزینشی است. این تاریخ برای بیان یک نکته خاص گزینشی است.

و بنابراین، سوالی که من می‌پرسم این است که چرا این داستان در اینجا گنجانده شده است؟ به نظر من، در واقع، دقیقاً بر سر همین موضوع است: این سرزمین کیست؟ آیا سرزمین یهوه است؟ یا صرفاً سرزمین بنی‌اسرائیل است که هر خدایی را که به ذهنشان خطور کند، می‌پرستند؟ نکته‌ای که در داستان مطرح می‌شود این است که این سرزمین یهوه است. بنابراین، اخاب این تاکستان را می‌بیند که درست در کنار کاخش در جزریل است. به یاد داشته باشید، جزریل در لبه جنوبی دره جزریل قرار دارد که از شرق و غرب از طریق اسرائیل در قسمت شمالی امتداد دارد.

یزرعیل کاخ تابستانی پادشاهان بنی‌اسرائیل بود. احتمالاً، در آن دره هوای بیشتری جریان داشته و در گرمای شدید تابستان مطبوع‌تر بوده است. بنابراین، این تاکستان است.

خوب نیست اگر آنجا یک باغ سلطنتی داشته باشم؟ و من بتوانم عصرها، در خنکای غروب، در آن قدم بزنم. و این خوب نیست؟ خب، بله، نابوت، به تو می‌گویم. من برای این تاکستان به تو پول می‌دهم.

خیلی مسئله‌ی مهمی نیست. وگرنه یه تاکستان بهتر از این بهت میدم. پس، اونو به من بده.

نابوت می‌گوید من نمی‌توانم این کار را بکنم. نمی‌توانم این کاخ، این تاکستان را به تو بدهم، نمی‌توانم به تو بفروشم. تو از قبیله‌ی من نیستی.

اینجا سرزمین من نیست که هر طور که دلم بخواهد با آن رفتار کنم. اینجا سرزمین یهوه است. خب، چه کار خواهی کرد؟ به نظرم نگاه کردن به آخاب خیلی جالب است.

من فکر می‌کنم این یک مرد دودل کلاسیک است. او مانند ایزابل به بعل فروخته نشده است، همانطور که کمی بعد در مورد آن صحبت خواهیم کرد. او یک پا در اردوگاه یهوه و یک پا در اردوگاه بعل است.

و بنابراین، وقتی نابوت می‌گوید، من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. می‌توانم تصور کنم که می‌گوید، ای پادشاه، من دوست دارم. من دوست دارم در ازای این کار پول زیادی یا حتی بهتر از آن دریافت کنم، اما نمی‌توانم.

این زمین من نیست که بفروشم. اخاب چه کار می‌کند؟ آیا می‌گوید، بین رفیق، من پادشاه هستم، من صاحب این زمین هستم، و می‌خواهم آن را بگیرم؟

تو خوشت نمیداد. خیلی بده. نه، اون میره خونه و قهر میکنه.

ما شاهد این کار او بودیم، زمانی که پیامبر او را به خاطر عدم اطاعت از خدا و اجازه دادن به بن حداد برای زنده ماندن محکوم کرد. او به خانه رفت و اخم کرد. من نمی‌توانم در این مورد کاری انجام دهم.

می‌خواهم کاری در موردش انجام دهم، اما نمی‌توانم. چرا؟ چون آیین قدیمی یهوه هنوز پابرجاست. او هنوز کاملاً آماده نیست که آن را کنار بگذارد.

رفقا، اینجا جای خیلی بدی برای زندگیه. و خیلی خیلی از اعضای کلیسا، خیلی خیلی از مسیحی‌ها همینجا هستن—نیمی برای یهوه و نیمی برای دنیا.

و نتیجه چه می‌شود؟ قهر. بدبختی. در هر دو صورت خوشحال نیستی.

شما نمی‌توانید از گناه کردن خوشحال باشید، و نمی‌توانید از گناه نکردن خوشحال باشید. و به همین دلیل است که رسول یعقوب می‌گوید چنین شخصی در تمام راه‌هایش ناپایدار است. حال، او می‌گوید یک مرد دو دل.

این کمی از تغییر بین فرهنگ عبری و فرهنگ یونانی است. فرهنگ عبری به فردی دو دل، فردی با قلبی تقسیم شده می‌گوید. ما به طور غریزی به محبت فکر می‌کنیم، اما نه

این واقعاً درباره کل شخصیت صحبت می‌کند. شخصیت شما تقسیم شده است. حالا، وقتی به فرهنگ یونانی می‌رسیم، آن را کمی محدودتر می‌کنیم و درباره نحوه تفکر شما صحبت می‌کنیم.

در عهد عتیق، تفکر، احساس، اراده، همه آنها بخشی از یک مجموعه هستند. و بنابراین، وقتی کتاب مقدس در فصل ۱۵ درباره آسا صحبت می‌کند و می‌گوید که او قلب بی‌نقصی داشت، او تمام قلب بود، شخصیت او برای خدا متحد بود. او، برادران و خواهران، این تنها جایی است که می‌توان در آن زندگی کرد.

آنجا تنها جایی است که می‌توان در آن زندگی کرد، کاملاً برای او، کاملاً برای او، زیرا این راه یافتن آرامش است. این راه یافتن رضایت است. این راه یافتن رضایت خاطر است.

و اخاب دو دل است، اما ایزابل نه. او، نه. اخاب می‌گوید، مشکل تو چیست؟ چرا چیزی نمی‌خوری؟ اخاب می‌گوید، نابوت تاکستانش را به من نمی‌فروشد.

، او می گوید، مشکل این چیست؟ حالا، او صرفاً اقتدار سلطنتی خود را اعمال نمی کند. او صرفاً نمی گوید نابوت، من ملکه هستم. من یک ارتش بزرگ پشت سرم دارم.

من این سرزمین را می گیرم، چه بخواهم چه نخواهم. نه، نه، او باهوش تر از این حرف هاست. او می داند که هفت هزار نفر هستند که در برابر بعل زانو زده اند و او را نبوسیده اند.

او سیاستمدار خوبی است. او می داند که باید در حساب ها تقلب کند، که دقیقاً همین کار را هم می کند. او می گوید، ببین، یک جشنواره بزرگ برگزار کن و نابوت را روی صندلی افتخار بنشان.

و بعد چند تا، و او خیلی رک و راست، چند تا آدم بی ارزش، چند تا آدم که می شه خریدشون رو بذاره پشت یه میز. و وسط این جشن بزرگ، اونا رو متهم کنه، نابوت رو متهم کنه که به خدا فحش داده.

بکشش. وقتی مُرد، یه حراج کلانتر راه بنداز. و پادشاه تنها پیشنهاد دهنده خواهد بود.

حالا، آنجا چه خبر است؟ چیزی که آنجا در جریان است این درک است که زندگی یعنی کسب قدرت، قدرت بر مردم، و قدرت برای رسیدن به خواسته های به روشی که تو را در قدرت نگه دارد. این دنیای بت پرستی است. قدرت در آن دنیا مطلق است، بی شکل و بی نام.

و کار زندگی، کسب قدرت است. این تفاوت بین ایزابل و آخاب در این مرحله است. آخاب به سادگی نمی تواند تربیت قدیمی یهوه گرایانه خود را کاملاً کنار بگذارد.

ایزابل هیچ مشکلی نداره. این به قدرت مربوط میشه دوستان. و من قدرتش رو دارم و ازش استفاده خواهم کرد.

و بنابراین، او وارد می شود و می گوید، بسیار خوب، زمینت را بگیر. و البته، چه کسی در حراج است؟ الیاس. آیه 20: پس مرا یافتی، دشمن من.

من تو را پیدا کردم. جمله ی بسیار قدرتمندی در آیه ی ۲۰ وجود دارد، زیرا تو خود را فروخته ای تا در نظر خداوند بدی کنی. اوه، خدای من.

چه زبان قدرتمندی. خودت را برای فروش گذاشته ای. می توانی تصمیم بگیری چه کسی مالک تو باشد.

آیا یهوه، خدای فیض، خدای عشق، خدای وفاداری، خدای حقیقت، قرار است مالک تو باشد؟ یا قدرت قدرتی برای پیش بردن راه خودت، قدرتی برای انجام کار خودت، قدرتی برای ارضای غرایزت، قرار است مالک تو باشد؟ تو خودت را فروخته ای، آخاب. به همین دلیل است که من اینجا هستم. به همین دلیل است که همانطور که بارها و بارها گفته شده، به پیامبر یهوه، مرد خدا نگاه می کنی و او را به عنوان یک دردسرساز می بینی.

اکنون، او سخنی از نابودی می گوید. سگ ها ایزابل را در کنار دیوار یزرعیل خواهند خورد. سگ ها کسانی را که از خاندان آخاب هستند و در شهر می میرند، خواهند خورد.

این برای من یک مشکل است، چون کتاب مقدس دیدگاه خیلی خوبی نسبت به سگ ها ندارد. من سگ ها را دوست دارم. سگ ها بهترین دوست انسان هستند، اما نه تا جایی که به کتاب مقدس مربوط می شود.

سگ‌ها همان کرکس‌ها هستند. سگ‌ها و کرکس‌ها شما را خواهند بلعید. حالا، نگاه کنید، ببینید اخاب چه می‌کند.

اخاب ۲۷ ساله، وقتی این سخنان را شنید، لباس خود را پاره کرد، پلاس پوشید و روزه گرفت؛ در پلاس دراز کشید و با فروتنی راه رفت. وای، وای، چه سخنی. حتی یک اخاب هم می‌تواند تا حدی توبه کند.

حال، واضح است که او به دلیل آنچه در ادامه می‌آید، به هیچ وجه توبه نکرد. اما با این وجود، خدا چه کرد؟ آیا متوجه شده‌اید که در آیه ۲۹، اخاب چگونه خود را در برابر من فروتن کرده است؟ چون او خود را فروتن کرده است، من این بلا را در روزگار او نخواهم آورد. من آن را در روزگار پسرش به خانه‌اش خواهم آورد.

خداوند هر کسی را که توبه کند، برکت خواهد داد. اگر شیطان توبه کند، خداوند به او رحم خواهد کرد. این چیزی بود که یونس می‌دانست.

یونس کاملاً می‌دانست که خدا چقدر قابل پیش‌بینی است، نه، چقدر ثابت قدم است. او می‌دانست که حتی یک آشوری هم می‌تواند توبه کند، و اگر این کار را بکند، خدا به او رحم خواهد کرد. یونس به هیچ وجه نمی‌توانست با این موضوع کاری داشته باشد.

این خدای ماست، رفقا. مهم نیست چقدر از راهتان دور شده‌اید. اگر واقعاً توبه کنید، خدا به شما رحم خواهد کرد.

این داستان تاکستان نابوت است.